



# رهائی

سال دوم شماره ۴۳  
سه شنبه ۲۱ مرداد ۱۳۵۹  
بهاء ۲۰ ریال

در این شماره :

● ضرورت اتحاد عمل چپ

● قانون شوراها

هجوم مجدد سرمایه داران به حقوق کارگران

● جلوه‌ای از سیاست ضد کارگری رژیم

لغوسود ویژه

● کمونیست‌ها و مسئله تصفیه

محاومه نقی شهرام و برخورد نیروهای مختلف

# ضرورت اتحاد عمل چپ

با این وجود این نیز یک واقعیت است که پایه توده‌ای رژیم شدت‌رو به افول بوده، و "عدم اطمینان" نسبت به هیئت حاکمه شدت‌رو به افزایش است. درست است که این "عدم اطمینان" در بسیاری از موارد به بی‌تفاوتی تبدیل شده و عده‌ی زیادی از مردم نسبت به رویدادهای سیاسی حساسیت لازم را نشان نمی‌دهند و حتی در مواردی "بازگشت به گذشته" همچون "روبیایی طلایی" جای پای خویش را در میان مردم محکم مینمایند، اما این نیز درست است که چپ و نیروهای دموکرات نیز گامهای نسبتاً موفقی در امر بسیج توده‌ها برداشته‌اند. هر چند این موفقیت "نسبی" در مقایسه با شرایط بسیار مناسب فعالیت سیاسی در میان توده‌ها کافی نبوده و چپ‌بلت توان محدود نیروی خود - که وجود تشکیلات حاکم در بین آن، این محدودیت را بیشتر میکرد - نتوانست بهره‌برداری کاملی از شرایط مساعد بنماید، معذالک از بسیاری جهات در ساخت سیاسی چپ و نتیجتاً تجربه‌اندوزی آن موثر بوده است.

این موفقیت "نسبی" بسیاری از نکات را به چپ آموخت: چپ ایران که حتی تا روزهای قبل از قیام از محافل کوچک و عمدتاً روشنفکرانه خارج نشده و بخش اعظم تجربه‌ی سیاسی در خانه‌های تیمی و در رو در روئی با رژیم شاه خلاصه میگردد در فرصتهای بدست آمده بعد از قیام با شرایط کاملاً نوینی مواجه شد. دیگر مسئله تماس‌گیری با توده‌ها جلب و جذب هوادار و رشد تشکیلاتی با موانع گذشته روبه‌رو نبود. دیگر چپ روشنفکر ملزم نبود که برای راهیابی به میان مردم و توده‌ها به تاکتیکهای پیچیده و با تأخیر گذاری محدود متوسل شود. در هر گوشه از ایران امکان فعالیت سیاسی وجود داشت. در برابر جنبش چپ ایران دریایی از امکانات وسیع مبارزاتی قرار گرفته بود.

چپ در چنین شرایطی بعطت فقدان تجربه‌ی سیاسی در شرایط نسبتاً دموکراتیک و همچنین بجای اتخاذ سیاست همکاری اصولی و همه‌جانبه در پیشبرد مبارزات دموکراتیک و فدا میریالیستی به سکتاریسم و فرقه‌گرایی در غلطید. هر نیروی سیاسی در پی آن بود که صرفاً "برای سازمان خود و برای جریان فکری خویش تبلیغ کند و هیچ کوششی برای ایجاد یک جریان محوری سیاسی صورت نمی‌گرفت. چپ تجربه‌ی لازم را نداشت تا در باب اتحاد عمل بین نیروهای مختلف تنها در تفاد با رشد جداگانه سازمانها و جریانات مختلف جنبش نیست، بلکه خودتضمینی برای ادامه کاری جنبش چپ و حفظ آن دستاوردهایی است که هر جریان سیاسی بتواند با سهولت بیشتری به فعالیت مستقل خویش ادامه دهد. اما گسترش و رشد جریانات سیاسی تابع قوانین خاص خویش است. این "رشد" و "گسترش" آنها در شرایطی که جامعه شدت‌در غلبان است برای جریانات سیاسی

با گذشت ۱۸ ماه از قیام خونین بهمن ماه، بار دیگر مسئله اتحاد عمل نیروهای چپ، در بین بسیاری از نیروهای سیاسی مطرح گردیده است. افزایش فشار و خفقان توسط رژیم، تهاجمات وسیع و سیستماتیک هیئت حاکمه به آزادیهای دموکراتیک، رشد شتابان ناراضی‌های عمومی و همچنین روشنتر شدن صف‌بندی نیروهای سیاسی در جامعه از جمله عواملی است که اینبار به مسئله اتحاد عمل در بین نیروهای چپ سمیت خاصی بخشیده است.

هر چند در گذشته نیز بارها ضرورت اتحاد عمل نیروهای چپ از جانب برخی از سازمانها و منجمله سازمان ما مطرح گردیده بود و در این راستا اقدامات نسبتاً وسیعی نیز انجام گرفته بود، با اینحال هیچکدام از کوششهای قبلی بدلائل مختلف به نتایج مثبت و عملی نرسید. فرقه‌گرایی و انحصار طلبی حاکم بر جریانات جنبش چپ - چشم‌اندازهای واقعا محدود ولی بظاهر وسیعی که در مقابل نیروهای سیاسی چپ وجود داشت و ملموس نبودن خطر واقعی تشدید خفقان توسط رژیم که توانسته بود با مانورهای عوام‌فریبانه حتی جنبش سیاسی را در اتخاذ مواضع رادیکال دچار تردید نماید، از جمله عواملی بود که تشکیلات در جنبش چپ را بصورت یک "خمیصه ذاتی" در آورده بود. اما اکنون با گذشت زمان بسیاری از عواملی که تشکیلات در چپ را ظاهراً لاعلاج نشان میداد دچار دگرگونی شده است.

## چپ و توده‌ها

توهم توده‌ها در مورد "جمهوری اسلامی" شدت در حال فروپاشی است. بی‌لیاقتی محض هیئت حاکمه، جدالهای درونی قدرت بین جناحهای حاکم، لاینحل ماندن ابتدائی‌ترین معضلات اجتماعی و افشاگری نیروهای سیاسی و دموکرات در باره‌ی سمت و ماهیت واقعی جمهوری اسلامی باعث شده است که توده‌های مردم فاصله‌ی چندانی تا مرز عدم اطمینان مطلق نسبت به هیئت حاکمه نداشته باشند. شاید اگر تا امروز عامل "رهبری" و اعتبار و حیثیتی که بعنوان "درهم شکننده‌ی نظام شاهنشاهی" در اذهان توده‌ها کسب نموده است وجود نداشت دیگر حتی فریاد "الله اکبر" نیز از فراز بامها، مساجد و خیابانها در وسعت امروزیش شنیده نمیشد. در حقیقت آنچه هنوز بعنوان پایه‌ی توده‌ای رژیم حاکم اینجا و آنجا خود را مینمایاند، نه ناشی از تحقیق خواسته‌های مردم و نتیجتاً دفاع مادی از حکومتی است که نماینده‌ی آنانست بلکه ناشی از "اعتماد" به شخص آیت‌الله خمینی و احتمال تحقق یافتن برخی از خواسته‌هایشان توسط وی است.

برای تحقق آرمانهای واقعی زحمتکشان، انقلابی دگر باید

عمل" و همکاری جریانات مختلف سیاسی جنبش چپ — عمل ابتدایی ترین مواضع آغاز میگردد.

## پلاتفرم اتحاد عمل

یکی دیگر از موانع "اتحاد عمل" نیروهای چپ در گذشته اصرار پاره‌ای از نیروها در مورد وجود یک پلاتفرم مشخص و همه جانبه بود. رفقایی که سابقاً در "کنفرانس وحدت" متشکل بودند، بر آن بودند که لازمی اتحاد عمل نیروهای چپ وجود یک پلاتفرم مشخص سیاسی و همه جانبه است. هر چند خود این سازمانها در تجربه‌ی بعد از "کنفرانس وحدت" لازمی چنین پلاتفرمی را کنار نهاده‌اند و برخی از آنان با "راه کارگر" پاره‌ای از همکاریها را سازمان دادند، معذراً هنوز طرح لزوم وجود چنین پلاتفرمی در میان نیروهای سیاسی ایران وجود دارد. بنظر ما و از آنجا که شرایط جامعه لزوم "اتحاد عمل چپ" را بیش از هر زمان دیگر مطرح مینماید، چنین پلاتفرمی نباید آنچنان "مشخص" باشد که باعث عدم همکاری نیروهای سیاسی و رزمنده‌ی چپ گردد. وجه عمده‌ی پلاتفرم "اتحاد عمل چپ" در شرایط فعلی مسئله‌ی موضعگیری قاطع آن حول مسئله‌ی حاکمیت می‌باشد. بنظر ما هر نیرویی سیاسی چپ صرفنظر از نوع استدلالات تئوریک و مشی ایدئولوژیکی که مبلغ آنست بشرط آنکه پیرامون حاکمیت ارتجاعی دارای موضع مشخص و صریح باشد، میتواند در مبارزه‌ی عملی و حول ابتدایی ترین شعارهای دمکراتیک و ضد امپریالیستی با دیگر نیروهای سیاسی همکاری نماید. بر واضح است که اشاره به عدم لزوم پلاتفرم "مشخص و همه جانبه‌ی سیاسی" در مقطع فعلی و خلاصه کردن آن در موضع گیری "علیه حاکمیت" بمعنای نادیده گرفتن "پلاتفرم مشخص و همه جانبه‌ی سیاسی" در مقاطع بعدی نمیباشد. چنین پلاتفرمی صرفاً میتواند بعد از آنکه جریانات مختلف سیاسی در ابتدایی ترین و اصولی ترین مفاهیم به "اتحاد عملی" دست یافتند تدوین گردد ولی گام اول هیچگاه از یک "پلاتفرم مشخص و همه جانبه‌ی سیاسی" آغاز نمیکرد. باید از گامهای اولیه شروع نمود و با جمع بندی از تجارب اولیه گامهای بلندتر را برداشت. زیرا جنبش چپ ایران، هنوز تا رسیدن به چنین مراحل راهی طولانی در پیش دارد و برای پیروان این راه دشوار باید از ابتدائی ترین و ممکن ترین طرق آغاز نمود.

شاید در تاریخ ۱۸ ماهه‌ی بعد از قیام، هیچگاه طرح "اتحاد عمل نیروهای چپ" بدینسان بطور جدی برای نیروهای سیاسی مطرح نشده باشد، و شاید نیز هیچگاه موانع "اتحاد عمل" تا بدین حد از مقابل نیروهای سیاسی بر داشته نشده باشد، و شاید نیز هیچگاه شرایط جامعه لزوم چنین همکاری را باینحدمبرم طرح نکرده باشد اما این شایدها هنگامی قطعیت خواهند یافت که نیروهای سیاسی چپ بدور از هر گونه فرقه‌گرایی و خودمرکزبینی "حساسیت شرایط فعلی" و لزوم "اتحاد عمل" را دریابند و هر یک بسهم خویش قدمی عملی بجلو نهند.

چپ محدودیتهای خاص خویش را نیز به همراه دارد. یکی از نتایج طبیعی چنین رشدی برای هراسمان ویا جریان فکری، که در پی آموختن از تجارب خویش باشد روشن شدن محدودیت توان سیاسی و تشکیلاتی آن برای دامن زدن بیک مبارزه‌ی عموماً همه جانبه و وسیع است. در چنین شرایطی و هنگامیکه توهم رشد سریع جای خود را به پذیرش واقعیت عدم تکافوی نیروهای منفرد برای جلب و وسیع توده‌ی مردم میدهد، بناچار در صفوف جنبش چپ تغییراتی حاصل میگردد. بنظر میرسد سیر حوادث سیاسی در جامعه آنچنان بود که هر جریان سیاسی آنقدر "میبايست" "رشد" نماید، آنقدر میبايست به تعداد هواداران و اعضایش بیفزاید تا دریابد که گسترش نسبی هر جریان و رشد کمی آن لزوماً جوابگوی نیازهای مرحله‌ای جنبش نیست.

اما علاوه بر وجود "توهم" امکان گسترش وسیع برای نیروهای منفرد چپ، که خود مالاً اصل کار مستقل را در مقابل همکاریهای سیاسی قرار میدهد و دیالکتیک کار مستقل و همکاری بین نیروها را نفی مینموده، موانع دیگری نیز در راه همکاری اصولی نیروهای چپ وجود داشت، یکی از مهمترین این موانع سیاست سچفا در مقابل دیگر نیروهای سیاسی چپ بود. سچفا با اتخاذ مشی انحصارطلبانه در قبال دیگر نیروهای چپ عملاً در مقابل کوششهایی که برای همکاری نیروهای چپ انجام میگرفت، نقش مخرب ایفا میکرد. درک سچفا از همکاری نیروهای چپ نه یک درک اصولی بر مبنای پذیرش وجود اختلاف نظر بین سازمانهای سیاسی و لزوم فعالیت مستقل هر جریان در راستای عقیدتی خویش و دامن زدن به همکاری بین آنان علیرغم این اختلاف نظرها، بلکه بر یک درک خود مرکزبینی که عملاً همکاری را بمعنی دنباله‌روی از سیاستهای خود میدانست، استوار بود. سچفا میپنداشت که میتواند با تکیه بر اصول بوروکراتیک و نادیده انگاشتن "واقعیت" دیگر نیروهای چپ، همه‌ی آنان را یا منفرد کرده و یا زیر پرچم خود بکشانند.

اوج این برخورد در سیاست انتخاباتی این سازمان در سطح جامعه منعکس گردید. اما این "مانع" نیز نتوانست در مقابل تحولات درونی جنبش چپ ایستادگی نماید. مشی انحصارطلبانه‌ی سچفا، از درون توسط اقلیت و از بیرون توسط نیروهای دیگر چپ به نقد کشیده شد. سکتاریسم سچفا که با نقد بر استروی حاکم بر رهبری آن همراه شد، عملاً مسئله‌ی این سازمان را از دایره‌ی بحثهای حول "اتحاد عمل چپ" — تا زمانیکه مواضع روشنتری در مورد حاکمیت و روابط و مناسباتش با چپ اتخاذ نماید — خارج نمود.

از هم پاشیده شدن "کنفرانس وحدت" که در حقیقت بیانگر شتاب سریع سازمانهای شرکت کننده در آن برای یک "وحدت اصولی" بود، نیز به بارور شدن فکر لزوم "اتحاد عملی" قبل از هر حرکت شتاب زده و "وحدت از بالا" کمک نمود. تقسیم "کنفرانس وحدت" به سه جریان مختلف — رزمندگان، پیگاری و وحدت انقلابی — و سپس همکاریهای رزمندگان و پیگاری با "راه کارگر" در جریانات چند ماهه‌ی گذشته به بسیاری نشان داد که روند "وحدت" — آنهم در میان سازمانهایی که هنوز قوام و انجام ایدئولوژیک خویش را نیافته‌اند "اتحاد

# قانون شوراها :

## هجوم مجدد سرمایه داران به حقوق کارگران

کرد، تحمّن کارگران را به گلوله بست و در عین حال نظریه پردازان رژیم نیز همواره سعی کردند علاوه بر تحریف مضمون و محتوای مبارزات کارگران بر علیه رژیم شاه، شوراها را نیز از محتوای واقعی اشان خالی کنند. اینکار را نیز به طرق مختلف انجام دادند. از طرفی سعی در ازهم پاشیدن شوراها بی کردند که از منافع کارگران در مقابل سرمایه داری و دولت دفاع میکردند و اینکار را از طریق حمله، ضرب و جرح و دستگیری نمایندگان شورا انجام دادند، و از طرف دیگر واژنیهی نظری سعی در القاء این تصور کردند که شوراها فقط بمنظور مشورت هستند و حق تصمیم گیری و دخالت در امور را ندارند و در این راه آیهی " و شاورهم فی الامر" نیز بخوبی بکار گرفته شد.

حال آنکه همانگونه که گفته شد شوراها کارگری، سربازی، دهقانی، محلهای و غیره ابزار ادارهی امور مردم توسط خود مردم و ابزار حکومت زحمتکشان هستند. و این مردم چه خوب ثابت کردند که قادر به اینکار هستند. از چند ماه قبل از قیام که شوراها عملاً ادارهی امور را شروع کردند این حقیقت بخوبی نمایان شد. ولی بعد از قیام و روی کار آمدن رژیم جدید، که نمایندهی بخشی از سرمایه دارانی بود که در زمان رژیم شاه در قدرت دولتی دخالت نداشتند و فقط باین خاطر ( و نه برای دفاع از منافع زحمتکشان) با شاه مخالف بودند و هدفی نیز جز شرکت در حکومت و اعمال قدرت خود نداشتند، حمله باین ارگانهای زحمتکشان نیز آغاز شد. علت این امر نیز بسیار روشن است. در جامعهی سرمایه داری، مردم، علیرغم شعارهای فریبندهای که سرمایه داران دال بر شرکت مردم در امور خود میدهند، حق دخالت در ادارهی امور خود را ندارند. در جامعهی سرمایه داری این زحمتکشان نیستند که حق کنترل بر زندگی خود، حق کنترل تولید و توزیع را دارند، بلکه اقلیت قلیل سرمایه داران هستند که خود را قیم مردم قلمداد کرده و با قدرت سرمایهی خود و سلاح محافظین سرمایه یعنی ارتش و پلیس منافع خود را تامین میکنند. بنابراین طبیعی است که وجود شوراها زحمتکشان که قصد ادارهی امور مربوط بخود را داشته و از منافع خود دفاع کنند در تناقض با سرمایه داری قرار گیرند.

بدلیل فوق بعد از حملههای فراوان که به شوراها کارگری و سربازی و کارمندی شد و بعد از دستگیریهای متعدد نمایندگان شوراها بی که حاضر به تسلیم در مقابل سرمایه داران نبودند، دولت سرمایه داران برای اینکه آسانتر

متن کامل قانون شوراها مصوبه شورای انقلاب در روزنامهی انقلاب اسلامی اول مرداد انتشار یافت. این قانون نمایانگر تداوم حملهی رژیم حاکم به دستاوردهای جنبش توده ای مردم در طول انقلاب که به قیام ۲۲ بهمن منجر شد، می باشد. ولی قبل از اینکه بطور مشخص به نکاتی از این قانون بپردازیم، بهتر است نگاهی به گذشته نه چندان دور بیفکنیم و نمایی از شوراها و علت بوجود آمدن آنها بدست دهیم و بعد علت وجودی این قانون و محتوای ضد انقلابی - بورژوازی آنرا بررسی کنیم.

تجربیات انقلابهای مختلف در کشورهای گوناگون بیانگر این واقعیت است که هر گاه توده ها در تداوم حرکت انقلابی خود قدم در راه فتح قدرت سیاسی برداشته اند، در ارگانهای که میباید قدرت سیاسی توده ای را اعمال کنند، یعنی شوراها، متشکل شده اند. این واقعیت را میتوان در انقلابات ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ شوروی، انقلاب آلمان و غیره مشاهده کرد. و البته همینجا نیز باید اضافه کرد که هر گاه نیسز بورژوازی موفق به نجات خود از ضربات شکننده و سهمگین توده ها شده و قدرت را مجدداً بدست گرفته حمله به شوراها نیز آغاز کرده است. و باز اینرا میتوان در ۱۹۰۵ و فوریه ۱۹۱۷ و انقلاب آلمان مشاهده کرد.

تجربهی انقلاب ما نیز نشان میدهد که بدنبال یک رشته تظاهرات خیابانی و مبارزات گوناگون شوراها کارکنان و کارگران در ادارات و کارخانه های مختلف بوجود آمد که امور واحد خود را کنترل و اداره میکردند و از این طریق مردم بواقع قدرت را در پایه، و نه در سطح دولتی، در دست گرفته بودند. از آنزمان به بعد بود که موج اعتمادات و ایستادگی کارگران در مقابل سرمایه داران و دولت آنها اوج گرفت و تا مدتها بعد از قیام نیسز گزارشهای زیادی مبنی بر تصرف کارخانه ها و اخراج ماحیان آنها، داده میشد. لیکن علل مختلف از جمله توهم توده ها نسبت به حکام جدید که به لطف جنبش توده ای قدرت دولتی را ماحب شده بودند، فقدان نسبی آگاهی طبقاتی، ضعف عمومی چهر در زمینهی شوربیک و تشکیلاتی و سازماندهی مبارزات کارگران و غیره، از طرفی موجب فروکشی آن موج عظیم انقلابی و از طرف دیگر قدرت گیری مجدد سرمایه داری و بالتبع آغاز حمله به شوراها و طبقه کارگر در مجموع شد. رژیم حاکم که با تکیه بر اعتمادات عظیم و پر شوکه شرکت نفت و سایر بخشهای کارگری بر سرکار آمده بود، از همان ابتدا به کارگران حمله برد، خانهی کارگر را اشغال

مبارزه با امپریالیسم جدا از مبارزه با سرمایه داری نیست

و راحترو با عذر "وجه" بتواند به شوراها حمله کرده و آنها را منحل کند، قانونی تصویب کرده است تحت عنوان "قانون شوراها" که بر ۲ اصل قانون اساسی مربوط به شوراها پایه‌گذاری شده است. ما ابتدا این دو اصل را بررسی کوتاهی کرده و بعد به مواد مندرج در این قانون میپردازیم اصل ۱۰۴ قانون اساسی میگوید:

"بمنظور تامین قسط اسلامی و همکاری در تهیهی برنامه‌ها و ایجاد هماهنگی در پیشرفت امور در واحدهای تولیدی و صنعتی و کشاورزی، شوراها یی مرکب از نمایندگان کارگران و دهقانان و دیگر کارکنان و مدیران و در واحدهای آموزشی اداری و خدماتی و مانند اینها شوراها یی مرکب از نمایندگان اعضاء این واحدها تشکیل میشود، چگونگی تشکیل این شوراها و حدود وظایف و اختیارات آنها را قانون معین میکند."

و اصل ۱۰۵ تصریح میکند:

"تصمیمات شوراها نباید مخالف موازین اسلامی و قوانین کشور باشد."

اولین نکته‌ی مهم در این دو اصل از "قانون اساسی" مسئله قسط اسلامی است. یعنی با توجه به تفسیرات مختلفی که از اسلام و قسط اسلامی میشود و روشن نبودن مفهوم قسط اسلامی، این ماده عملاً به شعاری بی محتوا تبدیل شده است. البته سرمداران حکومتی هم عملاً مفهوم آنرا روشن نمیکند تا بتوانند هر طور که مایلند آنرا تفسیر کنند. با توجه به عملکرد آنها در ۱۸ ماه گذشته واضحست که آنها مدافع منافع سرمایه‌داری هستند و بنابراین درک خود را از عبارت قسط اسلامی در عمل نشان داده‌اند.

مسئله‌ی بعدی اینست که این اصول، شوراها را تشکیلاتی میدانند که "مرکب از نمایندگان کارگران... و مدیران" خواهند بود.

بنابراین، این اصل از قانون اساسی جمهوری اسلامی بوضوح بیان میکند که رژیم می‌خواهد شوراها یی مرکب از نمایندگان کارگران و مدیران بوجود آورد. حال چنانچه شورایی که هم کارگران را در بر بگیرد و هم مدیران را، که نماینده‌ی دولت سرمایه‌داری هستند، چگونه خواهد توانست از منافع کارگران دفاع نماید؟

تهیه کنندگان قانون اساسی با گنجاندن این اصل در قانون قصد دارند و انمود کنند که منافع کارگران و سرمایه‌داران مشترک است و باین منظور نیز همه‌ی آنها باید در شوراها شرکت کنند. حال آنکه چنین نیست. کارگران و سرمایه‌داران دو طبقه‌ی متضاد هستند که هر یک منافع و اهداف خویش را تعقیب میکنند. و کارگران دقیقاً بخاطر دفاع از منافع خود نباید نمایندگان سرمایه‌داران را در درون تشکیلات خود راه بدهند.

بهر حال بعد از "محکم کاریها" بی که سرمایه‌داران در اصل ۱۰۴ بخاطر تضعیف شوراها و تغییر کامل نقش آنها انجام داده‌اند، برای جلوگیری از هر گونه شبهه و برای اینکه هرگاه در تنگنا قرار گرفتند از طریق قانون قادر به نجات خود باشند، اصل ۱۰۵ را نیز اضافه کرده‌اند.

"تصمیمات شوراها نباید مخالف موازین اسلامی و قوانین کشور باشد." حال این "موازین اسلامی" و "قوانین کشور" چیست که دولت سرمایه‌داری اینگونه وحشت از تصمیمات مخالف آن دارد. پر واضح است که این موازین و قوانین در جهت منافع کارگران نیستند. زیرا در اینصورت نیازی به اینگونه محدود کردن شوراها یی کارگری نبود. مگر شوراها یی کارگری واقعی بر علیه منافع کارگران تصمیم میگیرند؟ پس روشن است که موازین و قوانین یاد شده در اصل ۱۰۵ مدافع منافع سرمایه‌داری هستند و بهمین خاطر است که رژیم جمهوری اسلامی ترس از تصمیمات مخالف شوراها یی کارگری دارد.

و اما قانونی که بر اساس دواصل فوق پایه‌گذاری شده یعنی "قانون شوراها" چگونه قانونیست؟ مادر زیر سعی در بررسی برخی از اصول این قانون خواهیم کرد.

در ماده ۲ چنین بیان شده است:

ماده ۲ - مجمع کارکنان :

مجمع کارکنان از کلیه کارکنان شاغل هر واحد در سطوح مختلف از کارگرساده تا مدیر تشکیل میشود. حال چراماده ۲ مثل اصل ۱۰۴ قانون اساسی سعی در یک کاسه کردن "کارگر ساده" و مدیر دارد بدلیل زیراست:

ماده ۳ - وظایف مجمع کارکنان :

الف - انتخاب اعضاء اصلی و علی‌البدل شورای اسلامی کارکنان .

ب - تصویب اساسنامه .

ج - رسیدگی و اظهار نظر نسبت به گزارشات شورای اسلامی کارکنان"

باین ترتیب روشن میشود که اولاً این قانون سعی دارد تمام کارکنان را ( کارگر، کارمند، مدیر... ) در تصمیمات آن واحد شرکت دهد در مواقع "مقتضی" که منافع سرمایه‌داری بخطر می افتد بوسیله مدیران سعی در تفرقه افکنی کند.

ولی اگر با وجود این مدیر قادر به یافتن تعداد کافی افسراد سازشکار در آن واحد نبود، آنوقت اصل ۱۰۵ به قانون اساسی یکمک خواهد آمد و شورا از گرفتن تصمیمات "مخالف موازین اسلامی و قوانین کشور" منع خواهد شد .

ماده ۴ قانون شوراها تصریح میکند: " شورای اسلامی کارکنان از بین کلیه کارکنان واحد اعم از کارگر ساده تا مدیر انتخاب و بمنظور قسط اسلامی و همکاری در تهیه برنامه‌ها و ایجاد هماهنگی در پیشرفت امور، رشد و پرورش استعدادها و بالا بردن سطح آگاهی کارکنان و ایجاد روحیه مشورت همکاری و همبستگی بین کلیه کارکنان و ایجاد خودکفایی اقتصادی و صنعتی و تحکیم مبانی جمهوری اسلامی فعالیت میکند."

مطابق ماده بالا مدیران علاوه بر شرکت در مجمع کارکنان میتوانند به عضویت شورا نیز انتخاب شوند و در قسمت بعدی توضیح داده میشود که بعد از شرکت مدیران و کارگران ساده در "شورا" ( که باین ترتیب تبدیل به تشکیلات سازش طبقاتی بین کارگران و مدیران میگردد )، این شورا سعی در "ایجاد

هماهنگی در پیشرفت امور ... همکاری و همبستگی بین کلیه کارکنان ... و تحکیم میانی جمهوری اسلامی " خواهد کرد . یعنی کارگران باید برای پیشرفت هرچه بیشتر امور نظام سرمایه‌داری ، یعنی نظامی که خود آنها را شایدا استثمار میکند ، بکوشند . یعنی کارگران با دشمنان طبقاتی خود یعنی سرمایه‌داران " همکاری و همبستگی " داشته باشند . و اینها بدین معناست که کارگران برای تحکیم میانی جمهوری اسلامی ، یعنی تحکیم پایه‌های استثمار خود ، کوشش کنند . در این ماده ، مزرورانها از "بالا بردن سطح آگاهی کارکنان" سخن می‌رود . این چگونه آگاهیست که منجر به شرکت کارگران در استثمار خودشان بشود؟ و از آنجاییکه چنین چیزی امکان پذیر نیست ، بنا براین باید گفت منظورا "بالا بردن آگاهی" نه آگاهی واقعی ، بلکه تحمیق کارگران است ، زیرا اگر آگاهی کارگران بالا برود نه با مدیران همبستگی خواهند داشت و نه برای تحکیم میانی دولت سرمایه‌داری خواهند کوشید .

ماده ۵ تحت عنوان وظایف و مسئولیت شورای اسلامی کار - کنان ، نیز برای ایجاد روحیه همکاری و همبستگی بین کارکنان و مدیران هرواحد تاکید میکند و این خود نشان دهنده تلاشی است که برای از بین بردن روحیه مبارزاتی کارگران و مقاومت آنها در مقابل سرمایه‌داران میشود .

سپس بند (ج) از ماده ۵ چنین مینویسد: " نظارت بر امور واحد بمنظور آگاهی از امور جاری و انجام صحیح کار و ارائه پیشنهاد های سازنده " . در اینجا ممکن است این تصور بوجود آید که رژیم میل دارد شوراها برآمور نظارت کنند ( از کنترل بر امور که اصلا صحبت نباید کرد) . ولی تبصره بند (ج) موضوع را روشن میکند: " نحوه نظارت نباید طوری باشد که مانع گردش طبیعی کار گردد." و طبیعی است که در نظام سرمایه‌داری این کار فرما و مدیر است که گردش طبیعی کار را تعیین میکند و در حقیقت بند (ج) همان انتظاری را از کارگران دارد که هر سرمایه‌داری دارد ، یعنی اینکه کارگران کارشان را بخوبی و "صحیح" انجام دهند تا جیب کار فرما پر شود ، فقط در اینجا کلمه توهم انگیز "نظارت" نیز اضافه شده است .

بند (ه) از همین ماده مینویسد: " کوشش برای بالا بردن سطح تولید و دستیابی سریعتر به استقلال واقعی اقتصادی و تحقق خودکفایی "

این بند دیگر واقعا شوخی است . مطابق این بند یکی از وظایف شورا " کوشش برای بالا بردن سطح تولید " است . کیست که نداند بالا بردن سطح تولید ، بمعنی تولید سود بیشتر برای کارفرماست . حال آنکه این امر در مزد کارگرتا شبیری ندارد . بدست آوردن "استقلال واقعی اقتصادی و تحقق خود کفایی" نیز در شرایط کنونی جهان ، یعنی شرایطی که سرمایه‌داری در سطح جهانی عمل میکند ، یعنی شرایطی که منافع سرمایه‌داران آمریکایی با منافع سرمایه‌داران اروپایی و با منافع سرمایه‌داران ایرانی و غیره گره خورده و یکسان عمل میکند ، برای هیچ کشور سرمایه‌داری ممکن نیست . زمانی میتوان در جهت استقلال اقتصادی گام برداشت که روابط تولیدی سرمایه‌داری در ایران رو به نابودی باشند

این فقط با انجام یک انقلاب سوسیالیستی در ایران و به قدرت رسیدن طبقه کارگر ممکنست . فقط در این صورت است که جامعه ما قادر به قدم برداشتن در راه استقلال از نظام جهانی سرمایه‌داری خواهد بود .

بند (و) در ماده ۵ مینویسد: "حفظ حقوق کارکنان که بر طبق قانون تعیین شده است"

باز در اینجا بنظر میرسد که تهیه کنندگان قانون بنحوی که کارکنان دلسوزی کرده‌اند و بالاخره وظیفه "حفظ حقوق کارکنان" را نیز برای شورا قائل شده‌اند . ولی اگر به قسمت دوم همین بند توجه شود ، ملاحظه خواهد شد که مقصود آنها از "حقوق کارکنان" آن حقوقی است که " بر طبق قانون تعیین شده است ."

این بدین معنی است که شورا میباید نه تنها مدافع حقوق واقعی کارکنان ، بلکه باید مدافع آن حقوقی باشد که دولت سرمایه داران برای کارکنان تعیین کرده است مثلا کرد دولت تصمییم بگیرد مزد سود ویژه را لغو کند ( همچنان که کرده است ) شورا نیز باید از این تصمییم دولت دفاع کند و با اگر دولت تصمییم بگیرد مزد کارگران را پایین ببرد ، شورا نیز باید از آن دفاع کند . بطور خلاصه همانطور که گفتیم شورا باید مدافع حقوقی باشد که دولت سرمایه‌داران برای کارکنان در نظر میگیرد و در حقیقت بصورت پاسدار منافع سرمایه‌داران در مقابل کارکنان عمل کنند .

ماده ۷ یکبار دیگر بر انتخاب همه "اعم از کارکنان ساده و مدیریت در شورا" تاکید میکند تا میداد کسی این مسئله را که مقصود دولت از شورا ایجاد امکان سازش طبقاتی است فراموش کند .

مطابق ماده ۷ ، انتخاب شوندگان علاوه بر شروط سنی و تابعیت ایران و داشتن سواد و غیره باید "مومن به انقلاب اسلامی و میانی جمهوری اسلامی ایران" نیز باشند . طبیعی است که گنجانیدن این بند هیچ علتی ندارد جز اینکه از ورود کمونیستها به شورا جلوگیری کند . این نیز نمایانگر ترس روزافزون رژیم جمهوری اسلامی از کمونیستها یعنی پیگیرترین دشمنان سرمایه‌داری است . بنا براین از آنجایی که کمونیستها با میانی هر نظام سرمایه‌داری دشمن هستند ، رژیم بخمال خود با تعیین این شرط سعی در جلوگیری از ورود آنها به شورا و تبدیل آن به تشکیلات مخالف نظام سرمایه‌داری دارد . غافل از اینکه اینگونه موانع نمیتواند از تماس کمونیستها با توده کارگران جلوگیری کند و آنها اگر در شرایط مشخص ضروری تشخیص دهند در تشکیلات کارگری مختلف بدون توجه به ظاهر آن تشکیلات نفوذ خواهند کرد .

ماده ۹ تحت عنوان وظایف نماینده شورا در مدیریت مینویسد:

- ۱- جلب همکاری کارکنان و مدیریت در تحقق اهداف مندرج در ماده ۴
  - ۲- جلب همکاری کارکنان در جهت اجرای صحیح تصمیمات متخذه در مدیریت
- بنابراین مقصود از وجود نماینده شورا در هیئت مدیره



خود بخوبی اثبات میکند که این قانون صرفاً برای حمله به شوراها و کارگری میارز ندوین شده است. مثال دیگر مورد "شورای هماهنگی و نظارت راه آهن جنوب" است که توسط رئیس کل راه آهن منحل شده است (جمهوری اسلامی ۱۹ مرداد) و در بخشنامه‌ای که علیزاده رئیس کل راه آهن صادر کرده "متابعات از شورای منحل" را "عملی ضد انقلابی محسوب" کرده است. باین ترتیب دولت حتی حق تشکیل شوراها و یا انحلال آنها را نیز از خود کارگران سلب کرده است.

\*\*\*\*\*

همانطور که در ابتدای مقاله اشاره کردیم هرگاه طبقه سرمایه‌داران موفق به نجات خود از ضربات کارگران شده، حمله به شوراها و کارگری را آغاز کرده است. بررسی "قانون شوراها" در فوق بخوبی بیانگر این نکته است که طبقه سرمایه‌دار ایران و دولتی که مدافع آنهاست این قانون را برای موجه جلوه دادن حمله به کارگران و از بین بردن تشکیلات مدافع منافع آنان تهیه کرده‌اند. البته این قانون مقدمه‌ای برای اینکار است. سرمایه‌داران تلاش دارند ابتدا با کمک این قانون تشکیلاتی در واحدهای مختلف بوجود آورند که ضمن اینکه بظاهر شیبه تشکیلاتی باشد که خود کارگران انقلابی در دوران انقلاب بوجود آورده‌اند، در عین حال کنترل کننده‌ی کارگران بوده و منافع سرمایه‌داران را تامین کنند. قدم بعدی آنها از بین بردن تمامی شوراها و واقعی است که از قانون فوق تبعیت نکنند. باین ترتیب روشن است که کارگران انقلابی و آگاه زیر بار چنین قانونی نخواهند رفت و از شورهایی که از منافع آنها دفاع کنند پشتیبانی کرده و عناصر سازشکار را که با کارفرما و مدیریت بر علیه کارگران همکاری کنند طرد خواهند نمود.

صرفاً بمنظور "جلب همکاری کارکنان و مدیریت" که قبلاً بدان اشاره کردیم و ایجاد امکانات و تسهیل در اجرای صحیح تصمیمات مدیریت است. طبق این ماده شورا فقط تبدیل به ابزاری در دست مدیریت میگردد که از خود اختیاری ندارد و باید تصمیمات مدیریت را مو بمو و بدرستی اجرا کند. ماده‌ی ۱۰ قانون، یک "هیئت نظارت بر امور شوراها" پیش‌بینی کرده است که باید "حسن روابط شورا و مدیریت است و تحکیم وحدت میان آنان و همچنین داوری میان شورا و مدیریت" را در برنامه‌ی کار خود قرار دهد.

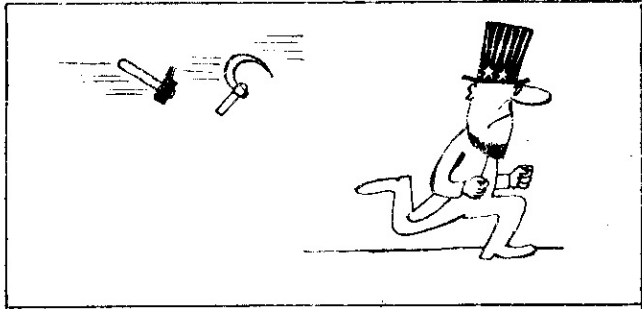
تهیه کنندگان قانون به عناوین مختلف سعی در ایجاد وحدت و همبستگی بین کارگران و مدیریت دارند و از طریق مواد قانونی و بعد ایجاد ابزاری برای تحمیل چنین وحدت نامقدسی تلاش میکنند. طبق ماده‌ی ۱۱ "رای هیئت نظارت بر امور شوراها در چهارچوب مواد این قانون قطعی و لازم‌الاجرا است" و اما این هیئت نظارت از چه کسانی تشکیل میشود؟ ماده‌ی ۱۲ پاسخ میدهد:

- "الف - دونفر از نمایندگان شوراها و اسلامی واحدهای هر منطقه به انتخاب شوراها و مزبور
  - ب - دونفر از مدیران واحدهای هر منطقه به انتخاب خود آنان
  - ج - یک نفر نماینده‌ی دولت به انتخاب وزارت کار و امور اجتماعی
- نیمه: ریاست هیئت... برعهده‌ی نماینده‌ی دولت میباشد."

بار هم ماده‌ی دیگر علیه کارگران. طبق ماده‌ی فوق جنسی اگر دو نفر نمایندگان شوراها، نمایندگان واقعی کارگران و مدافع منافع آنان باشند، باز هم در هیئت نظارت در اقلیت خواهند ماند زیرا دو نفر از سه نفر دیگر از مدیران واحدها و یک نفر نماینده‌ی دولت و هر سه نمایندگان سرمایه‌داران هستند. تازه این در صورتی است که از تخلفات و حیل‌های گوناگون سرمایه‌داران برای انتخاب سازشکاران و مرتجعین بعنوان نمایندگان شورا جلوگیری بعمل آید.

ماده‌ی ۱۴، "تشکیل شوراها در شرکتهای دولتی بزرگ از قبیل شرکتهای تابعه‌ی وزارت نفت، شرکت ملی فولاد ایران، شرکت ملی صنایع مس ایران و... را منوط به تصویب هیئت وزیران" میکند.

یعنی بعد از تمام قید و بندهای ارتجاعی که بر این شوراها حاکم است تازه تشکیل آنها در شرکتهای بزرگ منوط به تصویب هیئت وزیران است. در اینجا نیز رژیم جمهوری اسلامی از اینکه شوراها در واحدهای بزرگ که تعداد زیادی کارگر در استخدام دارند قابل کنترل نباشند و بواسطه انقلابیون بتوانند در آنها نفوذ کنند، تشکیل آنها را مشروط کرده است. برای مثال قابل ذکر است که متن قانون شوراها در روزنامه‌ی انقلاب اسلامی مورخ یکم مرداد بچاپ رسیده است و سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران نیز در همان تاریخ (یعنی بلافاصله بعد از ابلاغ قانون) بخشنامه‌ی ۹ با استناد به ماده‌ی ۱۴ صادر کرده که در آن متذکر شده است که "کلیدی شوراها از این تاریخ رسمیت نخواهند داشت." این



هفته‌نامه  
**رهائی**  
 نشریه سازمان وحدت  
 کمونیستی

# جلوهای از سیاست ضد کارگری رژیم

## لغو سود ویژه کارگران

رژیم جمهوری اسلامی روز بروز اقدامات ضد کارگری خود را تشدید میکند. در ابتدای برسرکار آمدن، رژیم تخمها و اعصاب را تحت عنوان ضد انقلاب به گلوله میبست ولی خود را طرفدار بقیه زحمتکشان قلمداد میکرد و ادعا میکرد که هیچ رژیمی بنیر از رژیم اسلامی قادر به برآوردن حقوق کارگران نخواهد بود. شاید این ادعاهای رژیم جمهوری اسلامی هنوز در خاطر بسیاری باقی مانده باشد.

بهررو این رژیم ضد انقلابی هر روز بیش از پیش ماهیت ضد کارگری خود را به نمایش میگذارد. حقوق زحمتکشان یکی پس از دیگری با تصویب قوانین ضد کارگری، پایمال میشوند و رژیم جمهوری اسلامی حتی حقوق ناچیز گذشته را که کارگران به یمن مبارزات خویش بر رژیم گذشته تحمیل کرده بودند از آنها بازپس میگیرد. هنوز قانون فرمایشی شورای اسلامی (که ماهیت آنرا در مقاله دیگری در همین شماره شکافتیم) از راه نرسیده که قانون لغو سود ویژه و مزایا و پاداش و عیدی تصویب میشود. شورای انقلاب (کسه بهتر است آنرا شورای ضد انقلاب نامید) این قانون را تحت عناوین طاغوتی بودن و تساوی حقوق کارگران و کارمندان لغو کرده است. این ادعا زمانی مضحک تر جلوه خواهد کرد که بیاد آوریم که قانون سود ویژه با سه ماه حقوق چندی پیش توسط همین "شورای انقلاب" بتصویب رسید.

رژیم شاه با تصویب این قانون قصد داشت از یکطرف سطح دستمزد کارگران را ثابت نگه دارد و اضافه دستمزد آنان را تحت عنوان سود ویژه و پاداش و عیدی به آنان برگرداند و با اصطلاح آنها را مرهون "دست و دل بازی" خود کند و از طرف دیگر کارگران را به بالا بردن سطح تولید برای سود بیشتر و در نتیجه استثمار بیشتر تشویق کند. در رژیم

جمهوری اسلامی که همین مزایا بطور ناقص در نظر گرفته شده بود حال به بهانه‌ی طاغوتی بودن ناگهان به ۲ ماه حقوق بدون پاداش و عیدی تقلیل پیدا کرده است. بدین ترتیب منظور رژیم جمهوری اسلامی از تساوی حقوق کارگران و کارمندان نیز روشن شد. با این عبارت رژیم قصد بالا بردن حقوق کارگران به سطح کارمندان را ندارد بلکه میخواهد دستمزد کارمندان را به سطح کارگران پائین بیاورد.

روشن است که تصویب چنین قانون ارتجاعی با مقاومت کارگران روبه‌رو خواهد شد. در همین چند روز که از تصویب آن میگذرد اعتراضات وسیع کارگران باعث شد که حتی حزب ضد کارگری جمهوری اسلامی ناگهان طرفدار کارگران شود و به لغو سود ویژه اعتراض کنند. البته حزب جمهوری اسلامی با سوءاستفاد از این مسئله قصد کوبیدن حریف خود یعنی بنی صدر را دارد و سعی دارد تمویق قانون را بطور ضمنی بوی نسبت دهد. در حالیکه این قانون توسط "شورای انقلاب" تصویب شده است. و کیست که نداند نیمی از اعضای "شورای انقلاب" رهبران حزب جمهوری اسلامی هستند؟ حزب با اینکار خود سعی دارد از قافله عقب نماند و کارگران ناراضی را بسوی خود جلب کند تا هم آنها را تحت کنترل خود در آورد و از تشدید وسعت گرفتن اعتراضاتشان بر علیه رژیم جلوگیری کند و هم از آنها بعنوان ابزاری در رقابت با بنی صدر استفاده کند.

بنابراین کارگران آگاه باید این دو رویی حزب جمهوری اسلامی را افشاء کنند و نشان دهند که تمام جناحهای رژیم جمهوری اسلامی در تضاد با منافع کارگران قرار دارند. واقعیت امر اینست که رژیم جمهوری اسلامی سعی دارد با کاهش مزایا و حقوق کارگران و لغو اضافه کاری پول رایج را از دست مردم خارج کند تا بتواند سطح تورم را پائین آورده و کسر بودجهی خود را تا حدودی

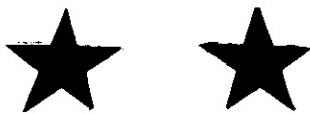
تامین کند. از طرف دیگر دولت سعی دارد سطح قیمتها را از طریق صنایع ابلاغیه به برخی موسسات تولیدی یا آورد. ولی پائین آوردن قیمتها با طریق باز هم بضرر کارگران خواهد بود زیرا سرمایه داران سعی خواهند کرد سود را که از این طریق از دست میدهند به اخراج کارگران جبران کنند.

بهر جهت عوامل رژیم در این موردی مثل هر مورد دیگر سعی دارند اعمال خود را توجیه کنند و این واقعیت را که رژیم جمهوری اسلامی طرفدار سرمایه دار است بنحوی پنهان کنند. مثلاً نعمت زاده وزیر کار در توجیه قانون جدید میگوید:

"۸۰٪ صنایع ملی شده و مدیریت آنها را دولت بعهده دارد. پس بیان این مطلب که لغو این قانون (یعنی قانون سود ویژه) بنبغ سرمایه داری است نادرست میباشد چون ۸۰٪ صنایع متعلق به دولت است."

آنچه که وی بنا به ماهیت خود به کارگران نمیگوید اینست که دولت دولت سرمایه داران است و نه دولت کارگران و بهمین خاطر است که دولت سود ویژه را لغو میکند تا رضایت خاطر بیشتر سرمایه داران را فراهم کند.

در هر حال رژیم جمهوری اسلامی با این اقدام خود قدم دیگری در راه تامین منافع سرمایه داری و مطمئن ساختن سرمایه داران از حمایت دولت برداشته است. حال بر عهدهی کارگران آگاه است که در وسیعترین سطح ممکن رژیم جمهوری اسلامی را افشاء کنند و پشتیبانی آنها از سرمایه داران نشان دهند.



پرتوان تر باد اتحاد کارگران علیه سرمایه داران



# کمونئیستها و مسئله تصفیه

## محاکمه تقی شهرام و برخورد نیروهای مختلف

تقی شهرام در یک دادگاه غیر قانونی و ارتجاعی محاکمه و با اعدام محکوم شد و حکم اعدام بیدرتنگ بمسورد اجرا گذاشته شد. رژیم با روشی که از فرط ریاکاری غیر قابل توصیف است وی را بجرم کشتن کسانی اعدام کرد که بگفته سردمداران رژیم متناقض اند و از کافر بدتر و لیسنا مستحق نابودی هستند. و از این نیز جالبتر در بیدادگای اسلامی معلوم شد که وی در "خفا" با سازمان مجاهدین خلق کنونی ارتباط داشته است (و کذا). دناشتی که در سخنان و کردار مسئولین "بیطرف" دادگاه مشهود شد نمونه‌ای بود از صدها و هزاران نمونه اجرای عدل در دستگاه جمهوری اسلامی. در اینباره چندان نیازی به توضیح نیست. اما نکاتی هست در زمینه‌های بسیار مهمتر و اساسی‌تر که باید مورد توجه هر فرد مترقی و انقلابی قرار گیرند.

هنگامیکه مسئله‌ی تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق در سال ۱۳۵۴ مطرح شد و این مطلب توسط نمایندگان این سازمان بما و به سازمان چریکهای فدائی خلق اطلاع داده شد ما شفاها و کتبا نادرست بودن دعاوی نمایندگان و نیز نادرستی شیوه‌ی تغییر و تبدیلات سازمانی را با اطلاع آنها رساندیم که این خود اولین واقعه در تیرگی روابط ما شد. در این زمان ما هنوز از مسئله‌ی اعدامها و اخراجها اطلاعی نداشتیم. ماهها بعد جزوه‌ی معروف "بیانیه‌ی تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران" توسط "مجاهدین مارکسیست" منتشر شد و ما مطلع شدیم که چه اقدامات وحشتناکی از قبیل اعدامها و "تصفیه"ی بیش از ۵۰ درصد

اعضاء سازمان در مسیر این تغییر صورت گرفته است. متعاقب این مسئله ما نامه‌ی مفصل محکوم کننده‌ای به سازمان مجاهدین نوشتیم و نیز جزوه‌ای در این زمینه بنام "پیرامون تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق" انتشار دادیم. این نوشته همراه با دو کتاب دیگر که بنام "مشکلات و مسائل جنبش" و "مسائل حاد مجاهدین" که مستقیماً از طرف ما و از طریق جبهه‌ی خاورمیانه انتشار یافتند شدیدترین جدال سیاسی و ایدئولوژیک ممکن را دامن زد.

در این نوشته‌ها ما ماهیت تغییرات اخیر و شیوه‌ی گروه اخیر را بررسی کرده و عمل اعدام و اخراج عناصر مذهبی از سازمان مجاهدین خلق را عملی ارتجاعی و ضد انقلابی دانسته و در این مورد از همه‌ی امکانات خود برای افشاء این عمل تروریستی استفاده کردیم و نشان دادیم که اگر کسانی که مدعی هستند تغییر ایدئولوژی داده‌اند برایستی کمونیست شده‌اند باید این مسئله را با اطلاع سازمان رسانده

و خود از سازمان خارج شده و گروه مستقل خویش را بوجود می‌آوردند و در صورت تمایل طرفین به همکاری با رفقای مذهبی در یک ائتلاف و یا جبهه و نظائر آن ادامه میدادند. غصب‌سازمانی که با فداکاری و امکانات مسلمانان بوجود آمده بود و از آن زشت‌تر، تصفیه و اعدام عناصر مومن این سازمان عملی بود که با هیچ معیار کمونیستی و انسانی سازگار نبود. عملی بی‌سابقه در جنبش کمونیستی بود که بجز تنگ برای کمونیستها و تفرقه در صفوف خلق نتیجه‌ای نداشت.

پس از انقلاب اخیر، ما در صدد تجدید چاپ در سطح وسیع نوشته‌های گذشته برآمدیم اما بدلائل مختلف تجدید چاپ این سه نوشته در شرایط موجود صحیح تشخیص داده نشد چون هیچکس در ظاهر از این اقدامات دفاع نمی‌کرد و با طرح مجذوب آن بیم آن میرفت که ارتجاعیون از آن علیه نیروهای کمونیست سوءاستفاده کنند و آنها را تروریست و آدم‌کش معرفی کنند. این امر تنها ارزیابی سازمان ما نبود بلکه سازمانهای دیگری نیز چنین برداشتی داشتند. بویژه سازمان مجاهدین خود در صدد انتشار نوشته‌ای پیرامون این مسئله بود (که بعداً تحت نام "تحلیل آموزشی بیانیه‌ی اپورتونیستها" چپ‌نما منتشر شد) و گوشه‌هایی از مسئله را مورد بررسی قرار میداد. دستگیری تقی شهرام حساسیت مسئله را بسیار بیشتر میکرد و این احتمال را بوجود می‌آورد که رژیم از این مسئله سوءاستفاده کرده و از آب گل آلود ماهی بگیرد. بهمین دلیل ما در همان زمان در اعلامیه‌ای در مورد دستگیری شهرام با ذکر مخالفتی که با کار او داشتیم انگیزه‌های رژیم را افشاء کرده و از حقوق دموکراتیک وی دفاع کردیم.

و پس از آن نیز چندی پیش هنگامیکه رژیم محاکمه‌سوی را آغاز کرد مجدداً در اعلامیه‌ی دیگری خط اصولی خود را در دفاع از حقوق دموکراتیک وی و در اظهار عدم صلاحیت دادگاههای دولتی در محاکمه‌ی او تعقیب کردیم.

اکنون اما، بهر حال تقی شهرام توسط رژیم ارتجاعی اعدام شده است. دیگر بیم آن نمیزود که اظهار نظرها و مخالفت‌های سازمانهای مترقی با اقدامات او مستسکی برای ابیادی رژیم در پایمال کردن حقوق وی شود. بنابراین اکنون زمان آن است که نه تنها ما، بلکه همه‌ی سازمانهایی که برای دموکراسی و حقوق انسانها ارزشی قائلند در این مورد اظهار نظر و موضعگیری کنند و از گذشته‌های عبرت‌انگیز پند بگیرند. اما متأسفانه اظهار نظرها و اخیر پاره‌ای از ساز-

مانها امید بخش نیست و بنظر میرسد که هنوز عده‌ی زیادی سعی دارند به انحاء مختلف مسئله‌ی اقدامات درون سازمانی و اصولاً دموکراسی درون سازمانی را نادیده انگاشته و بسه روابط غیر کمونیستی موجود ادامه دهند. این سازمانها که یا خود شرایط و مناسبات مشابهی داشته و از ترس رو نشدن آنها دم فرو میبندند و یا آنکه از نظر سیستم فکری و بسنشی راه مشابهی را ارائه میدهند، گمان میبرند که صرفاً با محکوم کردن رژیم (که بهرحال محکوم است) میتوانند از آفتاء و طرد و نفی مناسبات تروریستی درون سازمانی جلوگیری کنند؛ غافل از آنکه اگر راه و روش ترقی شهرام در مبارزه درست و کارآ بود، راه و روش آنها نیز چنین خواهد بود. اگر اعضای مسلمان سازمان مجاهدین خلّسق و اساساً کل این سازمان مطابق بنداشت "مارکسیست شدگان" در اثر این برخوردهای تروریستی برای همیشه از عرصه‌ی اجتماع خارج شده‌اند، این سازمانها نیز قادر خواهند بود که با شرکت در چنین اقدامات و با سکوت توطئه‌آمیز در مقابل آنها، موفق شوند. جواب هر دو مسئله منفی است. حوادث چند ساله‌ی اخیر ایران، حوادث چند دهه‌ی ایران و جهان اثبات‌گر این مدعاست که تروریسم و استبداد درون سازمانی محکوم و منور است.

و تیر" جای بحث و مجادله را گرفت. ضعف و زبونی و عقب ماندگی یکمک سر نیزه و دستگاه ترور خود را بر کرسی صدارت بنامند و جاودانی کرد. میلیونها انسان زحمتکش و انقلابی همراه با جاسوسان و قاچاقچیان به اردوگاههای کار اجباری گسیل شدند. پیشکوتان خلخالی در جامه‌ی کمونیستی، آروز نیز قاچاقچی و جاسوس و کمونیست را با هم دستگیر و اعدام میکردند. صدها هزار انقلابی و کمونیست و منجمله ۱۱۵۸ نماینده از ۱۹۶۶ نماینده‌ی هفدهمین کنگره‌ی حزب، پس از کنگره توقیف و یا اعدام شدند! ۹۸ تن از میان ۱۲۹ عضو کمیته‌ی مرکزی حزب بهمین سرنوشت دچار آمدند. همه‌ی همکاران لنین خاش و مهدورالدم شناخته شدند و بجای آنها خروشچفاها و برژنفها و گرومیکوها منصوب شدند. یعنی کسانی که در مقابل قدرت سر فرود میآوردند، در مسابقه‌ی تجلیل از رهبر از همگان پیشی میگرفتند و مانند دزدان در گوشه‌ای منتظر فرصت کمین میکردند. کافی است نطقهای خروشچفا را قبل و بعد از مرگ استالین مقایسه کنیم تا معلوم شود مقصر اصلی خروشچفاست یا سیستم ترو ریستی که بانواع او اجازه‌ی رشد میداد، سیستمی که در آن نه یک تن بلکه همه‌ی اعضاء کمیته‌ی مرکزی و دفتر سیاسی حزب یعنی همه‌ی رهبران حزب و دولت از چنین قماش ترکیب

میربویست محتوم سازمانها و اجرایی که ترور را جانشین منطق میکنند بهتر از سرنوشت حزب کمونیست شوروی و بنظر نظر آن در سطح جهان و حزب بوده در عرصه‌ی ایران نخواهد بود.

بدعت گذار و تکامل دهنده‌ی تروریسم درون سازمانی کمونیستی "آموزگار پرولتاریای جهان" رفیق جوزف استالین بود. تا زمان وی کسی هرگز نشنیده بود که عده‌ای تحت نام کمونیسم انسانهای مترقی دیگر را بدلیل اختلاف عقیده و یا اختلاف در شیوه‌ی کار، نابود کنند. هنگامیکه باکونین در درون انترناسیونال ۱۱ بزرگترین ضربات را به مارکس و مارکسیسم وارد میآورد، تصورنا بودی فیزیکی وی توسط مارکس همانقدر چندش آور که مضحک بشمار میرفت. و هنگامیکه پلخانوفها و کائوتسکیها پس از ارتداد در انترناسیونال ۲ همین نقش را در مقابل لنین و لنینیسم ایفا میکردند کسی حتی لحظه‌ای هم تصور اینکه انسانی در نهایت اعوجاج فکری حکم به اعدام آنها را بدهد، بخود راه نمیداد. کمونیستها و سنت کمونیستی اصیل ترین و انسانی ترین مشی دموکراتیک را پایه گذاری کرده بودند و این امر یعنی اعتقاد و تعلق به دموکراسی باندازه‌ای جزء لاینفک کمونیسم بود که حدی بر آن متصور نبود. اینها همه اما بفضیلت عقب افتادگی اجتماعی و سلطه‌ی تفکر و مشی خرده بورژوازی در حزب بلشویک در زمان استالین چنان دستخوش تغییر و تبدیل گردید که شناختن چهره‌ی این "کمونیسم جدید از چهره‌ی انسانی و دموکراتیک آن دشوار شد. " منطق تبر

شده بودند. سیستمی که در آن یک "آموزگار پرولتاریا" در راه حزبی که گفته‌ی خود استالینیست‌ها تمام رهبران آن روزیونیست بودند امور جامعه را رتق و فتق میکرد و آنرا چهار نعل بسوی کمونیسم (!) میبرد. ما در اینجا قصد بررسی گذشته را نداریم چه ابتکار را قبلاً کرده‌ایم و باز هم از زوایای مختلف خواهیم کرد. همینقدر بگوئیم که سرنوشت محتوم سایر سازمانها و احزابی که ترور را جانشین منطق کنند بهتر از سرنوشت حزب کمونیست شوروی و نظائر آن در سطح جهانی و حزب تسوده در عرصه‌ی ایران نخواهد بود.

### اعدام، تصفیه

این نکته مسلم است که ا لزاماً همه‌ی اعضاء یک سازمان انقلابی همواره کیفیت لازم را برای عضویت در چنین سازمانی حفظ نخواهند کرد. در طول زمان ممکن است بدلائل مختلف هنگام عضوگیری، افراد نایابی یا انگیزه‌های غیر انقلابی بدرون یک سازمان پذیرفته شوند و یا بر عکس یک فرد خاص بمرور خصوصیات انقلابی خود را از دست بدهد و به ارتداد گراید. این مسئله بنا بر این در مقابل سازمان قسرار

میگیرد که با چنین عناصر نامطلوبی چه باید بکند. جواب باین مسئله برحسب چگونگی و کیفیت ایدئولوژیک سازمان متفاوت است. سهل ترین و ساده لوحانه ترین جواب این است که صرفاً باید عناصر نامطلوب "تصفیه" شوند. در چنین صورتی بجز تکرار فاجعه بار این امر هیچ چیز عاید سازمان نخواهد شد. در حقیقت سازمانی که بدون شناخت کامل از انگیزه ها و خصوصیات یک فرد به عضوگیری وی مبادرت میورزد همانقدر مستحق سرزنش و بی اعتمادی است که فرد نامطلوب، هم سازمانی که به مسئله عضوگیری با سهل انگاری رویرو شود و هم فردی که بدون شناخت معقول از یک سازمان به عضویت آن درآید با انجام این عمل نشان میدهند که نه انقلابی هستند و نه متعهد و مسئول. در این روال تعیین تکلیف فرد مربوطه بدون ارزیابی دقیق و جدی از معیارها و پروسه عضویت سازمان، امری عبث است. این دو باید با هم انجام شود تا بتواند از تکرار فاجعه جلوگیری کند. اما مسئله دوم و آن از دست دادن کیفیت لازم یک عضو امسری بمراتب ظریفتر است. اگر فرض براین باشد که فردی هنگام عضویت در یک سازمان کمونیستی واجد صلاحیت بوده و بتدریج این صلاحیت را از دست داده است، بار عمده این سبب نزولی بعهده سازمان است. هنگامیکه فردی همه چیز خود را در اختیار سازمان قرار میدهد، سازمان نیز میباید شایستگی آنرا داشته باشد که از این فرد بعنوان یک جزء ارگانیک از کلیت خود مواظبت کند، ضعف های او را از بین ببرد و نقاط قوت او را تکامل دهد. رابطه ای جزء و کل یک رابطه ای ارگانیک است. رابطه ای دیالکتیکی است. عضو در یک سازمان کمونیستی بر خلاف بینش مبتدل و حقارت آمیز رایج یک "پیچ و مهره" نیست. سازمان کمونیستی یک کل ارگانیک است و اعضاء آن، اندامهای آن هستند. سازمان کمونیستی یک کارخانه نیست که اعضاء آن پیچ و مهره های بیجان باشند که پس از مدتی فرسوده و بدور انداخته شوند. بنابراین هنگامیکه در سازمانی فرسودگی - یعنی انفعال یا ارتداد - افرادی بچشم خورد، حداقل برخورد مادقانه حکم میکند که ابتدا به مکانیسم درون سازمان، به کیفیت مناسبات و به مسائل لاینحل ایدئولوژیک نگاه شود و اشکال اساسی در این زمینه ها جستجو گردد. چقدر سهل و چقدر سفیهانه است که هنگام مواجهه با چنین پدیده هایی از ابتدا سعی بر توضیح مسئله بر پایه های ایرادات شخصی یک فرد شود گو اینکه افرادی که اکنون بر مسند قضاوت، حکم به نامطلوب بودن یک عضو میدهند خود از مسائل و ایرادات شخصی مبرا هستند و مانند قضاوت شرع اسلامی مقدسینسی هستند که هیچ انگیزه ای بجز عصمت و عفت عمومی ندارند. معهذا باید گفت که توجه اساسی و عمده به ایرادات سازمان نباید موجبی برای گذشت و تغافل از انگیزه های شخصی انحرافی در افراد باشد. حتی در بهترین و دموکراتیک ترین سازمانها افرادی میتوانند بدلائل مشخصی به انحراف کشیده شوند اما چنان که گفته شد قبل از پرداختن به این بخش از مسئله، باید مادقانه دید که آیا مناسبات انسانی و دموکراتیک در سازمان وجود داشته و علیرغم آن

فرد یا افرادی منحرف شده اند یا نه؟ آیا مناسبات درونی از چنان کیفیتی برخوردار بوده است که سازمان حسیق و شایستگی پرداختن به مسائل فرد را داشته باشد یا نه؟ در سازمانی که روابط غیر دموکراتیک، تروریسم، استبداد نظر، آلت دست قرار دادن افراد، پرونده سازی، انحصار اطلاع در دست معدودی چند، و نظائر آن وجود داشته باشد، اگر سبب افرادی نسبت به چنین سازمانی منفعل و دلسرد شوند بایست در صداقت نظر و قوام شخصیت آنها تردید کرد.

یکسال و نیم اخیر تجارب فراوانی را در این زمینه بدست میدهد. یکسال و نیمی که در آن امکانات فعالیت نسبتاً وسیع برای غالب سازمانها وجود داشت و مسائل امنیتی بگونه گذشته نمیتوانست "مانع" مطلق ساختن اعضاء یک سازمان از واقعیت سازمانی و مسائل آن گردد. در همین مدت است که میبینم زدوبندها و توطئه ها و محدود کردن اطلاع در دست "خواص" به ابمادی حتی بیشتر از دورانهای قبل میرسد. ما نمیتوانیم در کجای دنیا نمیتوانست این مسئله واقع شود که رهبران باصلاح بزرگترین سازمان کمونیستی مخفیانه با یکی از توطئه گریستن و فاشیست ترین عناصر رژیم ملاقات و "مذاکره" کنند و از او بخواهند که در "مبارزه ی فدا مپریالیستی" جایی برای آنها مشخص کند. ننگ و زشتی نه تنها در نفس مسئله، بلکه در این امر نیز هست که روابط سازمانی اجازه دهد چنین مطلبی حتی بعد از انجام از اعضاء و هواداران سازمان مخفی بماند. مشکل است رهبران سچفا ادعا کنند "مسائل امنیتی"!! "مانع از طرح این مسئله با اعضاء بوده است. مشکل است بتوان این پوشش کذایی "مسائل امنیتی" که سالها انواع توطئه ها در پوشش آن انجام میگرفت را اینبار نیز بکار برد. هنگامیکه کار ۵۹ با آن موضعگیری کذایی منتشر میشود، بیچاره اعضاء بی خیال، عده ای متحیر میشوند و عده ای نیز غافل از آنکه چه مسائلی پشت آن بوده است از آن دفاع هم میکنند! و تازه بعد بهیمن مطالب منتشره شده در روزنامه ی جمهوری اسلامی همگان متوجه میشوند که این نوشته پیش شرط آقای بهشتی برای مذاکره بوده است. این نوع کار یعنی توطئه و انحصار اطلاع، در کمتر نقطه ای از جهان نمیتوانست باین شدت و جسارت واقع شود. سچفا باید "مفتخر" باشد که یکی از سازمانهای معدودی در جهان است که موضعگیری سیاسی - ایدئولوژیک خود را مخفیانه در دفتر آقای بهشتی بمنظور جلب نظر و محبت ایشان و پیدا کردن "مکانی در آفتاب" انجام میدهد.

اما اگر شدت و جسارت این واقعه کمی نظیر بوده است، اولاً باید گفت که بی نظیر نبوده و ثانیاً منحصر به سچفا نبوده است. از حزب شده که ترکیبی از توطئه و ترور است بگذریم. همه ی سازمانهای استالینیست با درجات کم و بیش شدت باین شیوه مرفیه متوسل میشدند.

تصمیم گیری و اطلاع در سازمان نزد عده ای محدود باقی میماند و اینان برحسب "ضرورت" هنگامیکه صلاح بدانند و منافضمان ایجاب کند توطئه ها را محبتاً با یک قاشق از آن اطعام میکنند. حال در چنین شرایطی اگر عنصر یا عناصر بهیشاری متفعل شوند تقصیر اساسی با کیست؟ هم اکنون همه شاهد



بخودی خود معتبر است و آن ضرورت تصفیه در صفوف سازمانهای انقلابی است، چه نیات غیر کمونیستی و توطئه‌گرانه؟ نیز حرکت میکنند. بنابراین باید نسبت باین امر توجه جدی میدول داشت و تصفیهی ضروری کمونیستی را از شیوه‌های سرکوبگرانه جدا کرد. و این امر بخصوص برای جنبش کمونیستی ما که هم از ابتلائات نظام آسیای میری نیست و هم بدآموزیهای "برادر بزرگتر" و حزب توده آنرا بشدت از لحاظ درک و برداشت از دموکراسی و دفورمه و مسخ کرده است حائز توجه است. هر شی و برنامه‌ی سیاسی که مبارزه با ترور سازمانی و خارج سازمانی را در درجات نخست اولویت قرار ندهد به پیشیزی نمی‌آورد. کسانیکه مدعیند دموکراسی را برای توده‌های خلق به ارمغان می‌آورند بهتر است در ابتدا به خانه‌ی خویش بپردازند و اگر صداقت دارند خود را از شر بدآموزیهای گذشته رها کنند.

\*\*\*\*\*

اعمالی که توسط "مارکسیست‌شدگان" سازمان مجاهدین خلق در سالهای ۱۳۵۴-۵۵ انجام گرفت علاوه بر مسائل فوق بعد جدیدی نیز به ترور افزود. بدین معنی که در این سالها عده‌ای پیدا شده بودند که دیگران را "تصفیه" کرده و میکشند نه باین خاطر که مرتد شده‌اند بلکه باین علت

آنیم که اعمال و رویه‌های رهبری سچفا نه تنها موجب انشعاب در همین سازمان شد بلکه عده‌ی بسیاری از کادرها و هواداران آنرا منفعل کرد و اثر عمیقا منفی و خسارت کننده‌ای بر جنبش چپ گذاشت. اکثریت رهبری سچفا قطعاً مانند اسلاف خود حکم محکومیت این افراد را از پیش صادر کرده است. تنها لطف خدا بوده است که تاکنون باعث شد که این سازمان در قدرت نباشد و گرنه اردوگاههای کسار اجباری و میدانهای مشق آماده‌ی کار میشدند. بیاد آوریم که در حزب کمونیست شوروی حتی یک تن که با یک جنبه از کارهای رهبر بزرگ موافقت نداشت اجازه‌ی حیات نیافت، و آنوقت "شکوه" در قدرت بودن سچفا و نظائر آنرا تصور کنیم!

در چنین شرایطی هنگامیکه فردی از طرف رهبری سازمانهای استالینیست محکوم به انفعال و یا حتی خیانت میشود جای همه تنوع سؤال باز است. مواردی در گذشته‌ی جنبش وجود دارد که انتقاد مکرر از رهبری با گلوله پاسخ داده شده است. مواردی که جرم عضو "منفعل" این بوده است که از سازمان جدا شده و گروهی سیاسی - نظامی بوجود آورده است. این افراد برای "عبثت! دیگران" از دور خارج شده‌اند و جالب اینکه همین توجیه سفیهانه نیز

در همان آن ترور شده است که بعضی سرکوردگان سچفا می‌گویند که این تروریه‌ها بی‌سبب و بی‌موردیم. گذشتند را در معرض سچفا کمونیستی قرار دادیم و از آن محضرت چنان عیان بودیم که نمیتوانیم که هر روز سچفا و سرکوبگرانه محال بر روز و ظهر سچفا بود. تنها در چنین شرایطی است که میتوان ادعا کرد که کمونیست‌ها دموکرات‌ترین انسانهای روی زمین اند.

که از افکار خود دست‌بر نمیداشتند. اینها میگفتند، ما و شما مسلمان بودیم، سازمانی اسلامی تشکیل دادیم. ما بعدا تغییر نظر دادیم. اگر شما چنین نکنید ما شما را میکشیم. و سازمان و امکانات آنرا غصب میکنیم. راستی که استالینیم در بعد ایرانی آن جلوه‌ی شگفت‌انگیزتری گرفته بود و تعجب‌آور است که پیروان چنین مکتبی اکنون از رویه‌ی امام امت که میگوید هر کس به راه من نیایسد واجب‌القتل است شکوه میکنند، باید دید در اعتراض استالینیست‌ها به مرتجعین، دعوا بر سر قیمت. بر سر شیوه‌ی کار است و یا بر سر لحاف ملا. در این زمینه‌ی خاص ما توضیح بیشتری را ضروری نمیبینیم خاصه آنکه موافقین دیروزی آن نیز غالبا سکوت یا شغافل از آنرا ارجح میدانند و بعبارت دیگر دریافته‌اند که کار آنها قابل دفاع نیست.

\*\*\*\*\*

در این زمینه سازمان پیکار که ادامه‌ی همان بخش مارکسیست شده‌ی سازمان مجاهدین است طی چند سطر در گذشته انتقادی از خود کرد. در این "انتقاد" معلوم شد که اشکال کارنه‌ناشی از تفکر و بینش حاکم بلکه ناشی از "مشئ چریکی" بوده است. گوئی بر حزب کمونیست شوروی و حزب توده‌ی ایران نیز "مشئ چریکی" حاکم بوده است!! بهر حال

دروغین بوده چون خبر آن از اعضاء (که باید "عبثت" بگیرد) مخفی نگاه داشته شده است. در حقیقت غریزه‌ی حیوانی انتقام گیری و غریزه‌ی ایضا غیر انسانی ارباب هوسر دو دست‌اندر کارند تا با توسل به "از دور خارج کردن" از جواب‌ستوالهای معذب‌کننده و انتقادات و کشف علل شکست و... رهایی حاصل شود. تا رهبری مانند غالب احزاب "کمونیست" جهان جاودانی شود و پیرو پاتالهای هفت‌ساز هشتاد ساله که در سنین جوانی آمبول "رهبری" را دریافت کرده‌اند کماکان "سکاندار کشتی" باقی بمانند. نگاهی به احزاب و کشورهای بااصلاح کمونیست و سوسیالیست جهان این واقعیت تلخ را به بهترین وجهی بیان میکند. رهبر فسا ناپذیر میشود تا روزیکه زنده است، پس از مرگ پائین کشیده شدن عکسهایش و گور بگور شدن استخوانهایش امسری مسلم است که فقط احتیاج بزمان دارد. استالین و فروشچف و ماو تنها نیستند. فردا نوبت کیست؟ اگر ایمن کمونیسم است هیچ انسان صاحب شعوری طالب آن نیست. اما این کمونیسم نیست. این تالی انحراف فاشیستی در جنبش کارگری است. این تروریسم است. استالینیسم است. بدین ترتیب مشاهده میشود که تحت لوای حکمی کسه



سازمان پیکار تاکنون از یک نقد صمیمانه و جامع نسبت به  
مشق و تفکری که موجب چنین اقداماتی است امتناع کرده  
است. باید دید چرا؟ سازمان پیکار نمیتواند الی الابد  
نسبت باین مسئله ساکت بماند.

اما در این میان سجعفا (اکثریت) برآستی در دوروشی  
ودروغویی گوی از همگان ربهوده است. این سازمان که بهیچوجه  
مایل نبوده و نیست که بحث شیوه های کار استالینیستی و  
تروریستی باز شود، در زمان خود نه تنها در مقابل این  
کار سکوت کرد بلکه آنرا تأیید نیز نمود. این حرکت  
"مجاهدین مارکسیست" حرکتی مثبت و مترقی ارزیابی کرد که  
لازم بود پاره ای پیرایه های خرده بورژوازی از "ساحت" آن  
زدوده شود. اما این ارزیابی گذشته که به تنهایی از بسیار  
جریانات پرده بر میداشت امروز با ۱۸۰ درجه تحریف  
گستاخانه منعکس میشود و روزنامه کار ۶۹ (اکثریت) مینویسد:  
"سازمان ما همدگونه که در آن زمان (؟) و بارها پس  
از آن اعلام داشت، اتخاذ چنین شیوه و روشهایی را  
درصورت نیروهای انقلابی به زیان جنبش کمونیستی و وحدت  
نیروهای انقلابی دانسته و قویا محکوم ساخته است."

این دو روشی و دروغوئی به چه کار میآید؟ چه کسانی  
قرار است فریب بخورند؟ چه چیزهایی باید استتار شود؟  
سجعفا چقدر باید دروغگو باشد که بمردم نگوید که با تقی  
شهرام و همکاران او "نشریه وحدت" منتشر میکرد و در کشور  
عربی با آنها کمیته های مشترک درست میکرد؟ آیا این  
دروغهای سنگین بمعنای انتقاد از گذشته است؟ سجعفا  
نیز نخواهد توانست تا ابد سکوت کند.

\*\*\*\*\*

در میان موضعگیریهای سازمانهای دیگر باید به موضع  
رزمندگان و مجاهدین خلق اشاره شود.

سازمان رزمندگان گویی اساسا اتفاق موثی نیفتاده  
است. با پرخاش به رژیم و دفاع از راه و روش تقی شهرام  
قضیه را خاتمه یافته میندازد، غافل از آنکه با اشاره  
به تقلبات رژیم و اثبات اینک دادگاه اسلامی دروغ میگوید  
و مواردی را هم که جرم شهرام نبوده بوی منتسب داشته  
است و بالاخره تکلیف آن مواردی که درست بوده و آن  
اعدامهایی که تقی شهرام در آنها دست داشته است روشن  
نمیشود. مشکل است که بتوان تصور کرد که با این نوع  
"دفاعیه" از تقی شهرام هیچ کمونیست و دموکرات انقلابی  
قانع شود. گاه بنظر میرسد که این نوع دفاع کردن از دفاع  
نکردن بدتر است. هنگامیکه فرازهای متعددی بذکر شکوه  
وعظمت "یکی از تک فروغهای افتخار آفرین جنبش کمونیستی"  
اختصاص می یابد و اظهار میشود که وی:

"در جریان تخییر و تحولات ایدئولوژیک بیرونی سازمان  
خود از جمله کسانی بود که پیشاپیش همه پرچم مارکسیسم  
لنینیسم این رهنمای مبارزه ای کارگران و زحمتکشین  
بر علیه سرمایه داری و امپریالیسم را برافراشت و دست به  
ترویج آن زد."  
(رزمندگان شماره ۲۲)

ولی در کنار اینها همه مطلقا از نوع "ترویجی" که این  
سازمان مدعی آنست سخنی بمیان نیاید بی اختیار خواننده

باین فکر میافتد که رفقای نویسنده ای این نشریه هنوز حتی  
از سازمان پیکار گرایینمورد عقبتر هستند. و حرفهایی را  
تکرار میکنند که چند سال پیش آنها و هواداران شان میزدند.  
تظاهر به اینکه اباسا مسئله ای اتفاق نیفتاده است برخورد  
مادقانه با مردم نیست. باید دید مخاطبین نوشته چه  
کسانی هستند؟ هدف مقالهی رزمندگان چه کسانی هستند؟  
اعتراض به رژیم (که بهرحال هر چه در این زمینه نوشته  
شود بحق است) بدون برخورد به اصل قضیه برای چه کسانی  
آموزش دهنده است؟ مگر قرار نیست سرریات سوریه سی در تعلیم  
توده ها شرکت کنند؟ مگر قرار نیست که بخشی از آموزش کمونیستی از  
این راه داده شود؟ مگر قرار نیست که درس گیری از تجربه  
ها در این نشریات منعکس شود؟ آیا نشریه صرفا یک ارگان  
تبلیغاتی برای کسب نام یک سازمان است یا وسیله ای ارتقا  
و آموزش توده، تبلیغ و ترویج و بسیج؟ مسلما خواننده ای  
که میخواهد در خلال نوشته های رزمندگان واقفیت قضیه و نظیر  
سازمان رزمندگان را نسبت باین مسئله دریابد و بداند که  
سازمان رزمندگان تا چه حد به مسائل دموکراتیک پای بند  
است، خود را مغبون خواهد یافت. از قرائت نوشته ها  
چیزی عاید او نمیشود جز آنکه متوجه شود که این سازمان  
متأسفانه حساسیت لازم را نداشته و بدلیل ناروشن تمایز  
به شکافتن یک مسئله و یاد گرفتن و یاد دادن ندارد.  
ما رفقا و هواداران این سازمان را ترغیب میکنیم این  
نوشته ها را مرور کنند و قضاوت کنند که آیا نحوه برخورد  
کمونیستی به یک مسئله عبرت انگیز میتواند تا این حد  
سطحی و توجیه گرانه باشد؟ و آیا چنین برخوردی نوعی  
تأیید اقدامات انجام شده نیست؟

سازمان مجاهدین خلق در این مورد نیز بخاطر وجود  
توهنات و تمایلات نادرستی که کار کرد انقلابی آنرا در  
زمینه اجتماعی مختل کرده است و دربارهی آنها قبلا سخن  
گفته ایم، کوتاهی و قصوری غیرقابل بخشایش کرده است.  
سازمان مجاهدین خلق که قطعا بیش از هر سازمان دیگری در  
این زمینه اطلاع دارد موظف بود که مواردی را که رژیم  
بدروغ منتسب به تقی شهرام کرده است بلافاصله افشاء کند.  
این خودداری سازمان مجاهدین، این سکوت در مقابل تقلبهای  
رژیم نوعی سازشکاری است که هر دمکرات انقلابی آنرا محکوم  
میکند. چگونه رهبری مجاهدین خلق بخود حق داده است که در  
مقابل آن بخش از اتهامات رژیم که بدروغین بوده ساکت و  
آرام باقی بماند؟ ما در گذشته از مجاهدین تمجید کرده  
بودیم که علیرغم همه احقاقات که از طرف شهرام و همکاران  
او نسبت به آنها و سازمانشان شد روشن بینی انقلابی از  
خود نشان داده و به ورطهی آنتی کمونیسم - که از عوارض  
قابل پیش بینی اقدامات فوق بود - نیفتادند. تمجید گذشته  
در مقابل سکوت تا سفاکیز کنونی بدون تردید کم رنگ  
میشود. جای آن دارد که سازمان مجاهدین خلق در این مورد  
بمردم توضیح دهد خاصه آنکه مطابق مطالبی که منتشر شده  
گفته میشود که اعدام جواد سمیعی سال ۵۲ انجام گرفت  
است، یعنی قبل از مسئله تخییر ایدئولوژی. اگر این  
مسئله درست است سازمان مجاهدین خلق به چه دلیل این

نمی‌توانست از این مسئله بهره‌برداری کند. در اینجا باید باین نکته اشاره کرد که خوشبختانه هوشیاری و استقامت شهید تقی شهرام که حاکی از شناخت او از رژیم کنونی و سوابق طولانی مبارزاتی گذشته‌ی وی بود، موجب شد که بهره‌برداری رژیم به حداقل برسد. او با استقامت در زیر فشارهای رژیم و نفی دادگاه قلابی و تن ندادن به مانورهای دادگاه تا حد زیادی امکان بهره‌برداری رژیم را کم کرد و از این بابت باید اعتبار لازم را باو داد. بعبارت دیگر گرچه او و همکارانش، قبل از دستگیری روشن بینسی و شهادت انتقاد از خود صریح و علنی را نداشتند و اگر چنین می‌کردند خدمتی بزرگ به کمونیس‌م کرده بودند. ولی لاقلاً شخص شهرام پس از دستگیری شهادت لازم را از خودش نشان داد. جنبش چپ بدون تردید منتظر برخورد و انتقاد از خود سایر همفکران اوست.

رژیم جمهوری اسلامی با آنکه محاکمه‌ی تقی شهرام را تا فراهم شدن "جوسا عد" بعقب انداخته بود این محاکمه را در شرایطی انجام داد که فشار خفقان از همیشه بیشتر بوده و سازمان مجاهدین در معرض یورش رژیم قرار داشت، معهذا تا اندازه‌ی زیادی در رسیدن به اهداف خود ناکام ماند و در عین حال نشان داد که برای بی اعتبار کردن سازمانهای انقلابی تاجه درجه از ابستدال می‌تواند سقوط کند.

زمان آن فرار سیده است که بجای برخوردهای تبلیغاتی و ضد تبلیغاتی، از این تجربه‌های تلخ بیاموزیم. گذشته را در معرض نقد کمونیسستی قرار دهیم و از آن مهمتر چنان مبارزه و فعالیت کنیم که تروریسم و سرکوب مجال بروز و ظهور نیابد. تنها در چنین شرایطی است که می‌توان ادعا کرد که کمونیسستها دموکرات‌ترین انسانهای روی زمین اند.

مسئله را کتمان کرده است؟ نکته‌ی بسیار جالب این است که مطابق مطالب منتشره، حکم اعدام جواد سعیدی در سال ۵۱ بدلیل ترس از احتمال همکاری وی با پلیس صادر شده ولی حکم در سال ۵۲ اجرا شد! مسلم است که اگر قرار بسود نامبرده اطلاعاتی به پلیس دهد در طول این مدت داده بود، و اگر چنین نشده بود چگونه مجاهدین خلق بجای از بین بردن اطلاعات در طول زمان کافی به از بین بردن فردی که با پلیس همکاری نکرده می‌آورد کرده‌اند. در حقیقت اهمیت این قضیه چنان است که ما بدون داشتن اطلاعات کافی که می‌تواند توسط سازمان مجاهدین خلق و کمان دیگری که مطلع هستند در اختیار قرار گیرد از اظهار نظر فعلاً خودداری می‌کنیم و تنها بذکر این نکته بسنده می‌کنیم که روشن نکردن این موضوع، بمعنای تائید و تصدیق مطالب منتشر شده است.

\* \* \*

بدین ترتیب مشاهده می‌شود که رژیم جمهوری اسلامی چگونه بخود اجازه می‌دهد که محاکمه‌ی شهرام را به محاکمه‌ی کمونیسستها و نیروهای انقلابی بدل کند. هنگامیکه پاره‌ای از سازمانهای کمونیسستی بمردم دروغ می‌گویند، هنگامیکه همگان مدعی میشوند تقی شهرام باید در دادگاههای انقلابی محاکمه شود ولی دادگاه انقلابی پیش‌کششان، حتی از انتقاد و انتقاد از خود مادقانه هم ابا می‌کنند، در حقیقت اینها هستند که مستمسک لازم را به جمهوری اسلامی می‌دهند. اگر همه سازمانهای انقلابی این اعمال را محکوم می‌کردند ( و نه مرفا محکومیت در لفظ بلکه در عمل نیز از این شیوه‌های کار اجتناب می‌ورزیدند). اگر برای همه مسلم بود که کمونیسستها طالب چنین شیوه‌ی کاری نیستند، جمهوری اسلامی

## رفقای هوادار! هموطنان مبارز!

سازمان ما برای پیشبرد برنامه های مبارزاتی خود احتیاج مبرم به کمکهای مالی شما دارد. کمکهای مالی خود را از هر طریق که می‌توانید به ما برسانید.



با توجه به خفقان سیاسی حاکم بر جامعه چاپ‌رهای در تیراژ وسیع ممکن نیست. باین دلیل ضروری است که رفقای هوادار در تکثیر آن بکوشند.

## توضیح

مقالات بی امضاء نشریه رهائی منعکس کننده نظر عمومی سازمان وحدت کمونیسستی است. سایر مقالات که با امضاء منتشر میشوند با آنکه از جنبه کلی منطبق با نظریات سازمان هستند، معهذا می‌توانند در پاره‌ای از جزئیات مطابق نظر همه اعضا آن نباشند.

برای برقراری صلح  
پایدار در کردستان  
از مبارزه مسلحانه  
خلق کرد  
قاطعانه دفاع کنیم!